

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نښاد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Resistance Memories

خاطره هائی از مقاومت

میرویس ودان محمودی

۱۱ جنوری ۲۰۱۳

یادی از تظاهرات ضد روسی !

۲

قصه ای از حماسه ها و جانبازی های فرزندان قلم و کتاب به دست افغانستان!

نظام های سرکوبگر بقای سیاسی شان را همیشه در سرکوب نمودن طبقات روشن ضمیر و فرزندان مبارز خلق جست و جو می کنند تا با کشتن و به زنجیر بستن و تنپرستان به آرمان تمامیت خواهی شان برسند ! حکومت نظامی و فاشیستی خلقی- خادی و پرچی و بادران تجاوزگر سوسیال امپریالیستی روسی شان با ایجاد فضای رعب و وحشت و اختناق کوشش نمودند تا روند سرکوب مسلحانه تظاهرات متعلمان و محصلان، همچنین اعتراضات خیابانی را سرعت بخشند، مگر با آن همه سرکوب-کشتن و زندانی ساختن قادر بدان نشدند تا مبارزات آزادیخواهانه قلم و کتاب به دستان و مبارزان تفنگ به دست را در شهر و روستا های بلادیده افغانستان به کلی نابود نمایند.

سبعیت و درنده خوئی سگان وفادار کرملین حد و مرزی را نمی شناخت و فاشیسم عریان در همه ابعاد جامعه حکمفرما بود، به همان جهت رژیم فاشیستی کودتا تحت اوامر خرسهای قطبی روسی خلاف تمام معیار ها و پرنسپ های پسندیده حقوق مدنی دست به کشتار متعلمان زیر سن می زدند که این حرکت وقیحانه نوکران بومی روسها بدون شک جنایت علیه مقام ارزشمند بشریت بود؛ بناءً این حرکت ضد انسانی کودتاچیان اکثریت والدین را بدان وا داشت تا هر چه در بساط داشتند خرج فرزندان شان کرده و آنها را به پاکستان می فرستادند تا اقلأً زنده بمانند؛ شرایط پاکستان هم خوبو مساعد نبود، جوانان یا اسیر مواد مخدر می گشتند و مسیر زندگی شان به راه انحراف کشانیده می شد و یا راهی را پیدا می کردند تا خویش را به کشور های غربی برسانند .

دولت مزدور جوانانی را که هژده ساله بود به زور از مکاتب و مدارس به طرف عسکری سوق می داد تا علیه برادران شان جبهه گرفته به نفع رژیم کودتا و تجاوزگران بجنگند، بعد از سرباز گیری، متباقی شاگردان لیسه نادریه برای تداوم مبارزه نقشه کشیده و تدابیر اتخاذ می کردیم. یکی از روز ها به اتفاق هم پلانی را طرحریزی و به مرحله اجراء گذاشتیم ، پلان طوری بود که به محض وارد شدن معلمین پرچی و خلقی سر های خویش را بالای میز ها گذاشته و حرف نمی زدیم تا اقلأً با سکوت نفرت خویش را علیه متجاوزین و نوکران قلاده به گردن شان نشان بدهیم. این حرکت برای اولین بار در تاریخ جنبش متعلمان و محصلان به ابتکار صنف ۱۲ الف ساینس لیسه عالی نادریه ترسیم و به مرحله اجراء گذاشته شد و دیری نپائید که اکثریت مکاتب کابل ما را در این مبارزه همراهی نمودند. این

حرکت شجاعانه ما وزارت معارف دولت پوشالی را سراسیمه ساخت و بدان وا داشت تا سگان کمیته مرکزی را وارد صحنه مذاکره با ما نماید؛ روزی طبق معمول سرها را روی میز گذاشته بودیم و سکوت محض سرا پای مکتب را فراگرفته بود، تو گوئی که نفس ها در قفس سینه ها محبوس شده بود؛ دروازه صنف ما باز شد و صدای دروازه سکوت طولانی را شکست و یک ناجوانمرد با لباسهای منظم وارد صنف گردید و به مجرد داخل شدن در صنف لب به سخن گشود و هر چه درد و عقده در دل داشت بالای ما خالی کرد و بالای شعله جاوید و «سرخا» حملات متواتر توأم با فحش دادن و تحقیر نمودن را آغازید؛ همان بود که کاسه صبرم لبریز گشت و فریاد زدم زنده باد «شعله جاوید، زنده باد سرخا»؛ وی همچو جانور زخمی به خود پیچید و با خشم فریاد می زد که این «مائویست» کثیف که بود؟ در حینی که می خواستم جواب توهین هایش را بدهم دفعه‌ای متوجه شد که صدا از آخر صنف می آید و در آخر صنف جزء من کسی دیگری نبود. با نگاه خصمانه و نفرت عمیق به طرفم، با سرعت از صنف خارج گردید و به مدیریت رفت، آن فرد کسی جزء «اخگر کاویانی» جلد نبود. لحظاتی سپری نگشته بود که خادیسهای کثیف مسلحانه به دنبال آمده و گفتند که تورا مدیر صاحب خواسته است، سه چهار تا از همصنفیهایم که یکی اش داکتر "ا-ش" که فعلاً در تورنتو - کانادا سکونت دارد و دو تای دیگرش در کلیفورنیا زندگی می کنند من را تا به مدیریت همراهی کردند تا خطری متوجهم نشود. راستی نا گفته نماند یکی از خادیسها برادر «حبیب قادری» خواننده مشهور، «فیض قادری» بود که فعلاً در کلیفورنیا در کمال راحتی و آرامش زندگی می کند، وی از سگان پاچه گیر سازمانی بود که در مکتب وی را فیض «سیاه» صدا می زدند. خلاصه «کاویانی» و دیگر خادیسها من را تهدید به مرگ می کردند و جویای روابطم می شدند و می خواستند که من را با خود ببرند که دو تن از معلمین- فزیک ما محترم گرانقدر پروفیسر «اسلم خان بشیر» که از امریکا ماستری اش را اخذ نموده بود، محمود خان معلم بیولوژی که فعلاً در ویرجینیای امریکا زندگی می کنند- از جا بلند شدند و گفتند که «م» از شاگردان خوب و با اخلاق و..... است، خلاصه با وساطت ایشان و بعضی معلمین غیر حزبی از چنگال خونین جلدان خادیس رهائی یافتیم.

فردا که از خانه به طرف مکتب می رفتم تمامی جریانات دیروز را به باد فراموشی سپرده بودم، تو گوئی که دیروز هیچ چیزی اتفاق نیفتاده بود. طبق معمولاً به محض وارد شدن در مکتب با هم پلان می سنجیدیم و به مرحله اجراء می گذاشتیم، کوشش ما این بود که معلمین پرچمی/ خلقی را افشاء ساخته و آنها را از صنف خویش دور بيفکنیم. هنوز زنگ ساعت اول به صدا نیامده بود که سگ دیگری از کمیته مرکزی آمد و عفو و جف زد و اراجیف همقلاده دیروزی اش را تکرار کرد و چنگ و دندان نشان داد؛ وی کسی جز «فرید مزدک» اموک «مسعود بز» یک گوش نبود. امروز مزدک به خاطر گذشته های ننگینش از مردم افغانستان طلب بخشش شده است. یکی باشد تاز وی بیرسد اگر دولت منفور خلقی-خادی و پرچمی پایدار می ماند آیا باز هم جنایات و وطنفروشیهای رفقاییش را افشاء می کرد و از مردم معذرت می خواست و یا خیر؟!

بعد از رفتن «مزدک» ساعت اول درس سیاست شروع می شد و معلم «سیاست» باشنده شهر آراء بود که در پهلوی لومین بودن یک انسان جاهل و نهایت لافوک نیز بود و تفنگچه اش همیشه در کمرش بسته می بود، دروازه صنف ما از بیرون به طرف داخل باز می شد و چوکی های ما یکنفره و آهنی بود که در زیر زمینی نادریه کوهی از چوکیهای خراب سرهم گذاشته شده بود. چند نفر رفتم تا تعدادی از آن چوکیها را بیاوریم و مقدار زیادی را آوردیم و در پشت دروازه تا به سقف چیدیم، زمانی که معلم سیاست طبق معمول با اکت و ادا داخل صنف می شد همه چوکیها روی سر و صورتش ریخت و خونیش ساخت و شاگردان با خنده های پیایی معلم را فرار دادند، ازین قصه به این نتیجه می رسم که نخست غرور آن پرچمی کودن را زیر پا های خویش له ساختیم و ثانیاً برایش خاطر نشان ساختیم که از تهدید و

تفنگچه اش نمی هراسیم. قرار گزارش، "معلم سیاست" توسط چریکهای شهری کابل به جهنم بدکارگان تاریخ رهسپار گشت.

یکی دیگر از معلمین، معلم ریاضی ما "علی احمد خان" بود که شخص با دسپلینی بود و همه شاگردان به وی احترام می گذاشتند، وی بعداً مدیر قلم مخصوص وزیر پلان "سلطانعلی کشتمند" جلاد شد. "علی احمد خان" همیشه موهای پشت سرش را به طرف جلو می آورد تا طاسی سرش را بپوشاند و تنها درسش را می داد نه حرف اضافی می زد و نه خنده می کرد و نه واسطه و وسیله را می پذیرفت، یکی از روزها که معادله ای را حل می کرد در بالائی جیب طرف راستش چیزی را دیدم و حس کنجکاو من را واداشت تا کمی جلوتر رفته دریابم که چه هست، نزدیک که رفتم تفنگچه تی تی ساخت روسیه را دیدم. فردا ساعت اول درس ریاضی بود و طبق معمول "علی احمد خان" همین که وارد صنف می شد تا به طرف تخته درسی برود ناگهان با کوهی از چوکیهای آهنی مواجه گشت که بر سر و صورتش می خورد، به محض دیدن این صحنه جاکشود و اما لب به شگوه نگشود و تنها از دو همصنفی ام خواست که چوکیها را جمع و جور کنند. من هم بدون اجازه از صنف برآمدم و پشت هر صنف به سرعت زیاد رفتم که دست به تظاهرات بزنم که عده ای زیادی از متعلمین به خواستم لبیک گفتند، ناگفته نماند که بعد از سرکوب وحشیانه تظاهرات متعلمین و محصلین کسی جرأت نمی کرد که دست به تظاهرات بزند زیرا می دانستند که مرگ حتمی در انتظارشان می باشد، چون جوان بودیم و چیزی را به اسم ترس نمی دانستیم، راستی در این تظاهرات "ناصر بوکسر" یکی از هم مکتبی هایم که در بوکس بر "عزیزی و اختری" غلبه حاصل کرده بود و گویند که سامانی بود با ما نهایت همکاری و همراهی نمود، بعد از آن دیگر وی را تا به امروز ندیدیم و خبر دارم که در تورنتو-کانادا زندگی می کند و این را هم نمی دانم که آیا ثابت قدم مانده است و یا خیر؟

به هر صورت از کارته پروان به طرف ارگ در حرکت شدیم و در راه هم مردم از حرکت ما پشتیبانی می کردند، همین که به حصه اول کارته پروان رسیدیم با قوای ضربه دولت مزدور رو به رو گشتیم و آنها به طرف ما فیر نمودن را آغاز نمودند که ما هم چاره ای جز فرار نداشتیم، هرکس از کوچه و پس کوچه ای خویش را دوباره به مکتب رسانید و من هم خود را به صنف رسانیدم که هنوز "علی احمد خان" مشغول درس دادن بود و وی حتا به من نگاهی هم نکرد که کجا بودم؟!

از فردا دیگر "علی احمد خان" را ندیدیم و جای وی را استاد "محمود خان پنجشیری" که گویند شعله ئی بود گرفت و چون ایشان درس را به سرعت بیان می کرد به محمود ۳۰۲ معروف شده بود. وی انسان مؤدب و دارای ارزشهای انسانی بود و شدیداً ضد روسها و نوکران کاسه لیسش بود، یادش بخیر!

بعد از ختم سال درسی ۱۳۵۹ و فراغت از مکتب تا قوس ۱۳۶۲ هـ ش دیگر شاهد تظاهراتی در کابل نبودیم و این خود ثبوت می کند که نسل ما قهرمانترین و جانبازترین نسل نوجوان تاریخ این بلاد کهن بود که خونهای سرخ شان سنگفرشهای خیابانهای کابل را رنگین ساخته بود.

ناهیید قهرمان، بنام به نام نامی و پر غرورت، اگر بدن تو را زیر زنجیر تانکها له کردند و خون قرمزینت را در میهن اجدادی ات ریختند ؛ تو هرگز نمرده ای. تو زنده و جاوید هستی و در آسمان سرزمین خورشید تابان چشمک می زنی. اسم مبارکت مظهر افتخار و بالندگی است و در صفحات طلایی تاریخ رزم و حماسه زادگاه عیاران و قهرمانان برای ابد درج می باشد.

درو و هزاران درود بر ناهید- زهره و وزمه قهرمان!

درو و هزاران درود به اتحادیه محصلان پوهنتون کابل و پولیتخنیک کابل که با مبارزات شان و نثار خون شان قصر کرملین را لرزاندند!

درود و هزاران درود بر متعلمان و محصلان انقلابی کابل زمین که خواب را از چشمان روسها و نوکران زرین قلاده
خلقی- خادی و پرچمی شان ربودند و ثابت ساختند که افغانستان لانه شاهین و شیران است!
روح شهیدان قلم و کاغذ به دست تمام افغانستان شاد باد!
میرویس ودان محمودی